

تفسیر سوره ناس (جلسه چهارم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۳۹۹/۱۰/۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴)
الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

تقوا باز گرداننده اوصاف فطری

در جلسات گذشته مطرح شد که میدان عمل شیطان، ذهن و قلب ماست و قرآن می‌فرماید، انسان ذهن و قلبش را در پناهگاه خداوند قرار دهد. یعنی در واقع از قلب و ذهن و عقل عملی^۱ خود مراقبت کند تا دچار وسوسه‌های شیطان نشود. همچنین بیان شد که پناه بردن به خدا همان پناه بردن به اسماء و صفات الهی است که منجر به استحکام ذهن و دل انسان در مقابل وسوسه‌ها می‌شود.

با بررسی آیات و روایات به این مساله رسیدیم که روحیه تقوا و یاد و توجه خاضعانه و خاشعانه به خداوند متعال نیرویی به قلب و ذهن انسان می‌بخشد که آنها را در مقابل وسوسه‌های شیطان مصون می‌کند. در واقع این تقوا و توجه خاضعانه و خاشعانه به خداوند متعال، ویژگی خدادادی و فطری عقل عملی را به انسان باز می‌گرداند؛ چرا که خداوند ویژگی‌های میل به زیبایی‌ها و طاعات و همچنین تشخیص خیر از شر را در درون انسان‌ها قرار داده است. اما بر اثر وسوسه‌ها و تسویل‌های شیطان، این ویژگی‌های خدادادی در درون انسان کمرنگ می‌شود. حال با تقوا و توجه می‌توان نور و قدرت تشخیص و عقل عملی را باز گرداند. قرآن کریم در آیه شریفه ۸ از سوره مبارک شمس می‌فرماید **فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا**، ضمیرها را به فُجُورِ ضمیمه کرد تا بفرماید که نفس هر کسی توانایی شناخت فُجُور و تقوای خودش را دارد. یعنی میتواند در لحظات مختلف کیفیت خیر یا شر مصادیق گوناگون را تشخیص دهد. در روایات هم همین نکته بیان شده است. پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند **لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوتِ السَّمَاءِ**^۲. اگر شیاطین نبودند و دور قلب‌های انسان‌ها طواف نمی‌کردند و با وسوسه‌ها دل‌های آنها را تاریک نمی‌کردند، انسان‌ها می‌توانستند ملکوت آسمان‌ها و زمین را ببینند. به این معنا که ما می‌توانستیم با دیدن حقائق توحیدی از عالم دنیا و پستی‌های آن

^۱ عقل نظری در حوزه هست ها و نیستها فعال است. در هستی شناسی و انسان شناسی و... سخن می‌گوید. اما عقل عملی از سعادت‌مند و شقاوت‌آوری افعال سخن به میان می‌آورد.

^۲ المحجّة البيضاء : ج ۲، ص ۱۲۵

فاصله بگیریم. پس تقوا و توجه به خدا مُنجر به بازگشت بینایی قلبی به انسان می‌شود. البته بیان شد که این فُرقان و بصیرت که در اثر تقوا و توجه به خداوند در دل انسان‌ها به وجود می‌آید متفاوت است از علم به کلیات. بلکه آن توانایی تشخیص در جزئیات و مصادیق است. همچنین نسبت به پیروی از آن تشخیص، در دل ما انگیزه ایجاد می‌کند. **الهام** که در آیه قبل آمد به همین نکته توجه دارد. یعنی شما تشخیص می‌دهید و شوق به آن تشخیص پیدا می‌کنید و این با علم به مفاهیم متفاوت است.^۳ علاوه بر این امام سجاد علیه‌السلام در مناجات مُریدین فرمودند **سُبْحَانَكَ مَا أَضْيَقَ الطَّرِيقَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ تَكُنْ دَلِيلَهُ، وَمَا أَوْضَحَ الْحَقَّ عِنْدَ مَنْ هَدَيْتَهُ سَبِيلَهُ.** چه واضح است مسیر کسی که تو او را به مسیرش راهنما باشی و چه ضیق است مسیر برای کسی که از هدایت درونی تو بی‌نصیب است. ضمیر **ها** در انتهای سبیل آمد تا بفرماید که این مسیر خودش است. یعنی برای تشخیص راه از بیراه نیاز به یک نوع راهنمایی درونی است. گفته شد که این نور درونی یا همان عقل عملی از مسیر توجه به خداوند و تقوا حاصل می‌گردد. البته این مساله با آنجا که خداوند در آیه شریفه ۳ از سوره مَبَاک انسان فرمود **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا**، به این معنا که کلیات هدایت را از طریق قرآن به تمامی انسان‌ها نشان داد، تفاوت می‌کند.

پاسخ به سوالات فرعی سوره

چرایی استفاده از این سه اسم پروردگار

پس از بررسی محتوای اصلی سوره ناس، نوبت به بررسی برخی از سوالات فرعی می‌رسد. یکی از اصلی‌ترین این سوالات، پرسش درباره چرایی استفاده و ترتیب سه اسم الهی **رَبِّ، مَلِكٍ وِ اِلَهِ** است. چرا ما باید به این سه اسم پناه ببریم و اسماء دیگر نیامده است؟ همینطور چرا این سه اسم با این ترتیب آمده‌اند؟ و در نهایت اینکه چرا کلمه ناس در این آیات تکرار شده است؟ مگر استفاده از ضمیر در این موارد ممکن نیست؟

در پاسخ به این سوالات مُفسران سوالات گوناگونی را مطرح نموده‌اند. **فخر رازی** گفته است که سه اسم **رَبِّ وِ مَلِكٍ وِ اِلَهِ عَطْفِ بِيَانِ** بوده و نقش مستقلی ندارند. یعنی این سه آیه شریف می‌گویند که به **رَبِّ** پناه ببرید که **مَلِكِ** شما و **اِلَهِ** شما هم هست. یعنی کسی شایسته پناه بردن است که این سه ویژگی را با هم دارد. مثلاً اگر کسی **رَبِّ**

^۳ در بسیاری از موارد انسان از نظر مفهومی علم دارد اما توانایی تشخیص مصداق را به خوبی ندارد. مثلاً می‌داند که انفاق خوب است، حسد بد است و... اما شیطان با وسوسه‌هایش منجر به گمراهی انسان در تشخیص مصادیق میشود. مثلاً متوجه نمیشود که آیا کمک به این فرد خاص انفاق است یا خیر؟ آیا این کار خوب است یا خیر؟ اینجاست که دانایی کلی انسان نسبت به مفاهیم به تنهایی کافی نبوده و انسان نیاز به نور و کششی درونی دارد که بتواند در بزنگاه‌های تشخیص مصادیق به درستی عمل کند. این همان اثر بصیرت و فرقان است.

و مَلِكٌ بود اَمَّا اِلَهٌ نبود، شایسته پناه بردن نیست. پس برخی رَبَّهَا مَلِكٌ نیستند و برخی مَلِكٌها هم اِلَهٌ نیستند. به کسی باید پناه برد که هر سه ویژگی را دارد و او کسی جز ذات اقدس اِلَهٌ نیست. در نتیجه واژه ناس هم تکرار شده است و تفاوتی میان ناس اوّل و دوم و سوم نیست. اینکه مَلِكٌ و اِلَهٌ عطف بیان هستند اقتضاء به عوض ضمیر، اصل واژه ناس مکررا می‌آمد. با این حال اَلْوَسَى در پاسخ به این سوالات گفته است که این آیات مرتبط با مراتب معرفتی انسان ها است. به این صورت که انسان‌ها در ابتدا که تنها نعمت‌ها را می‌بینند، پی می‌برند که ربّی دارند که نیازهای آنها را با نعمت‌هایش برطرف کرده است. پس از ترقّی کردن، انسان‌ها در مرتبه بعد در می‌یابند که خداوندی که نعمت‌ها را به انسان داده است، مالک هستی و موجودات هم هست. در مرحله بعدی متوجّه می‌شوند که خداوند متعال اِلَهٌ و معبود آنها هم هست.

مرحوم علامه طباطبایی پاسخ جامعی به این سوالات دارند که اکنون پس از بیان چند مقدمه بیان می‌شود. هرچند که هر اسم از اسماء الهی در واقع توصیف ذات اقدس الهی است، اما هر یک از این اسامی اثری خاص دارند و اینطور نیست که هر اسم در مرحله ظاهر و تجلّی تمام آثار را داشته باشد. پس برای هر نیاز خاصی لازم است تا به اسم خاصی از اسامی ذات اقدس اِلَهٌ تمسّک کرده و ایمان و باور پیدا بکنیم. به بیان دیگر اسامی خداوند متعال دو کارکرد دارند. هم خداوند را معرفی می‌کنند و هم ما را معرفی می‌کنند. به این تعبیر که اگر در دعای جوشن کبیر آمده است که خداوند متعال اَنیسٌ مَنْ لا اَنیسٌ له است یا اگر خداوند غفور است و حکیم است، پس انسان‌ها نیز نیاز خاصی دارند که تنها این صفت الهی می‌تواند آنها را پاسخگو باشد. پس این اسامی هم خداوند متعال را معرفی می‌کند و هم خود ما را معرفی می‌کند. بر این اساس برای هر نیاز لازم است تا به اسم خاصی از اسماء خداوند متعال تمسّک بجوییم. مثلاً اگر بیمار داریم نیاز است تا به اسم شافی تمسّک نماییم. پس هر اسمی یک خاصیتی دارد.

مقدمه دوم اینکه انسان‌ها در مواجهه با حوادث و شروری که از توان آنها خارج است، به طور فطری به کسی پناه می‌برند که احساس می‌کنند توانایی بالاتر داشته و می‌تواند خطر را رفع کند. همچنین انسان‌ها به طور فطری میدانند که اگر برای آنها مشکلی پیش آمد، در وهله اول باید به کسی پناه ببرند که مُدبّر خاص آنهاست (همان ربّ؛ کسی که مُدبّر و اداره کننده انسان‌ها است). حال اگر نخواستند به ربّ خودشان پناه ببرند باید به کسی پناه

ببرند که مَلِكٌ باشد؛ یعنی پادشاه و مُدیر آن‌ها باشد. پس یعنی انسان‌ها میدانند که اگر نمیخواهند به ربّ شان پناه ببرند، به کسی پناه بیاورند که مَلِكٌ آنهاست. کسی که صاحب حکومت و سلطنت فراگیر است و حُکْمش نافذ است و توانایی دفع شرّ را به خوبی دارد. به همین جهت ابتدا اسم ربّ آمد و سپس اسم مَلِكٌ. یعنی اول به ربّ پناه ببر و اگر نشد یا نخواستی به مَلِكٌ پناه ببر.

مقدمه سوم این است که ارتباط انسانهای مومن یا اصحاب بهشت با خداوند به دو صورت است. مطابق با روایت شریفه امیرالمومنین مولا علی علیه السلام إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ، وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ، وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ: طائفه‌ای که به دلیل تامین نیازهای جسمی و مادی و دفع ضررهای مادی و جسمی به عبادت می‌پردازند و ارتباطشان به خاطر رفع نیازشان است و طائفه‌ای که احرار هستند که ارتباطشان با خداوند برخاسته از حب و زیبایی اوست و خواسته‌ای جز خواست خداوند برای خودشان ندارند. این‌ها رابطه شان با خداوند از جنس عبودیت و ألوهیت است. این‌ها به ألوهیت خداوند توجه می‌کنند. همانگونه که در مناجات شریف شعبانیه آمده است إِنَّ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَهَا أَنِّي أُحِبُّكَ. این طائفه از انسان‌ها به اله‌شان پناه می‌برند. سپس ایشان می‌فرمایند که مقصود آیات ابتدایی سوره ناس این است که اگر می‌خواهید با کسی که اداره خاص نسبت به شما دارد پناه ببرید به رب خودتان یا خداوند متعال پناه ببرید. اگر می‌خواهید به کسی که مَلِكٌ و پادشاه و حاکم است پناه ببرید، پس به مَلِكٌ خودتان یا خداوند متعال پناه ببرید و اگر هم که می‌خواهید به کسی پناه ببرید که زیبایی مطلق و کمال مطلق است و رابطه حُبّی با او دارید، پس به اله خودتان یا باز خداوند متعال پناه ببرید. پس هر یک از این اسماء الهی به طور مستقل بیانگر آن است که خداوند متعال شایسته آن است که ما از شرّ و سوسه‌های شیطان به او پناه ببریم.

تفاوت این تفسیر با گفته فخر رازی در این است که این آیات در بیان این مساله نیست که شما باید به کسی پناه ببرید که هر سه صفت را دارد. بلکه حتی اگر کسی اعتقاد به ربّ بودن خداوند داشت، اما به مَلِكٌ بودن او اعتقاد نداشت، می‌تواند به خداوند پناه ببرد. یعنی اله، ربّ و مَلِكٌ هر کدام به طور مستقل بیانگر شایستگی خداوند متعال برای پناه بردن به او هستند. پس تکرار ناس هم به این جهت است که هر یک از این اسماء در پناه دهی به

^۴ در قرآن کریم هم مالک به عنوان اسم الله به کار رفته است و هم مَلِكٌ. اما میان مالک و مَلِكٌ تفاوت است. مالک یعنی دارنده، کسی که مالک یک مال است یعنی صاحب اوست. اما مَلِكٌ یعنی مدیر و اداره کننده. به همین جهت ممکن است کسی دارنده چیزی باشد اما مدیر آن نباشد.

انسان‌ها استقلال دارند. در نهایت ایشان اضافه می‌کنند که ما آیات دیگری داریم که این اسامی با همین ترتیب آمده مانند آیه ۹ سوره مبارک مُزَمِّل که می‌فرماید رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا. البته مفسران دیگر نیز در رابطه با سوالاتی که بیان شد گفته‌هایی دارند که بررسی آن‌ها از حوصله بحث حاضر خارج است.

مراد از وسواس خناس؟

سوال بعدی این است که چرا گفته شد از شرّ وسواس خناس؟

وسواس را برخی از مفسرین به معنای وسوسه گرفته‌اند و برخی به عنوان وسوسه‌کننده معنا کرده‌اند. اگر اسم فاعل باشد پس خناس^۵ صفت آن است. یعنی وسوسه‌کننده‌ای که پنهان می‌شود. اگر وسواس را به معنای وسوسه بگیریم، خناس اسم ذاتی است. یعنی از شرّ وسوسه‌های خناس که همان شیطان است.

مراد از شرّ وسواس؟

به هر حال، چرا گفته شد که از شرّ وسوسه‌های شیطان پناه ببر؟ مگر وسوسه‌های شیطان خیر هم دارد؟

پاسخ این است که وسوسه‌های شیطان به خودی خود شرّ نیست. بلکه وجود آن‌ها در نظام هستی خیر است و ضرورت دارد. چرا که اگر آنها نبودند راه حرکت و تکامل برای انسان بسته می‌شد. اصولاً انسان یعنی موجودی که گرفتار وسوسه‌های شیطان است و با عکس العمل مناسب به کمال و رشد می‌رسد. پس بدون وسوسه‌های شیطان ابتلاء و امتحان و به دنبال آنها کمال و رشد به سمت کمالات الهی نیست. البته این وسوسه ممکن است منجر به شرّ شود. اما اگر انسان ذهن و قلب قوی و بصیر پیدا کرد این وسوسه‌ها دیگر برای او شرّ نیست و باعث رشد و کمال انسان می‌شود. لازم به ذکر است که بحث‌های فلسفی در مورد ضرورت وجود وسوسه هم شده است که در بحث حاضر نیازی به طرح آن نمی‌بینیم.

^۵ خناس را به معنای پناه شونده ترجمه کرده‌اند به این تعبیر که هنگامی که انسان متوجه وسوسه می‌شود یا عزم بر مخالفت با وسوسه می‌کند، شیطان ادامه نداده و فرار می‌کند. یا موقعی که انسان ذکر خدا را می‌گوید شیطان فرار کرده و پنهان شده و در حالت غفلت انسان مجدد از مخفیگاهش خارج شده و به سراغ انسان می‌آید.

چرایی خطاب استعاده به پیامبر؟

نکته دیگر این است که در این سوره به پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله وسلم تکلیف شده است که پناه ببر. حال آیا مگر پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله وسلم هم مبتلا به وسوسه‌های شیطان می‌شوند که از شر آنها به خداوند متعال پناه ببرند؟ برخی معتقداند که اصلاً پیامبران الهی دچار وسوسه‌های شیطان نمی‌شوند و شیطان اصلاً توانایی وسوسه کردن آنها را ندارد. در این صورت خداوند متعال به در گفته است تا دیوار بشنود. یعنی دارد اَمّت را خطاب قرار می‌دهد که از شرّ وسوسه‌های شیطان به خداوند پناه ببرند. گروهی دیگر معتقد اند که پیامبران الهی هم دچار وسوسه می‌شوند، منتها وسوسه به معنای رَغبت یافتن و تحریک شدن نه. بلکه در این حد که شیطان در ذهن آنها منجر به شکل گرفتن تصوّر از گناه شود. یعنی صرف یک تصویر ذهنی خالص بدون هیچ قصد و انگیزه و شوقی. چرا که در لحظه دچار شدن به وسوسه، پیامبران به یاد خداوند می‌افتند و وسوسه اثری بر شوق و رغبت آنها نمی‌گذارد.

مرحوم علامه طباطبایی در برخی از مجلدات المیزان می‌فرمایند که پیامبران دچار وسوسه می‌شوند و در ذیل برخی دیگر می‌فرمایند که دچار وسوسه نمی‌شوند. البته تصور نشود که علامه نکات متناقضی بیان کرده اند. بلکه آنجایی که وسوسه به معنای قصد و انگیزه و تحریک است فرموده اند که پیامبران دچار وسوسه نمی‌شوند و در جایی که وسوسه به معنای صرف تصوّر است می‌فرمایند که پیامبران دچار وسوسه می‌شوند.